



۱۵ دقیقه

خیانت به واژه‌ها

تپشه به ریشگی تمدن

شایان فیروزیان

پروفسور فومن دانشگاه تهران



را دست‌خوش تغییر قرار دهد که دیگر هیچ‌کسی حتی در مکالمات روزمره نیز اعتنایی به این واژه نکند؛ چه برسد به گفت‌وگوهای جریان‌ساز یا اتخاذ تصمیماتی با تأثیرات گسترده! مثال‌های مشابه بسیارند: وقتی می‌شنویم که کسی می‌گوید «همه زیبا هستند» «باید به عقاید یکدیگر احترام گذاشت» و «همه‌ی انسان‌ها برابرند». تکلیف این واژه‌ها چه خواهد شد؟ آیا جز این است که از آنها سلب اعتبار می‌شود؟ درست است که

را به دروغ‌گویی متهم کند اما آیا کوتاهی عمدی یا سهوی او در شرح تفصیلی تعریف شخصی‌اش از این واژه قابل چشم‌پوشی است؟ و رای تمام این‌ها، تکلیف «آزادی» چه می‌شود؟ آیا اعضای جامعه حق ندارند تا در تعریفشان از این واژه تجدید نظر کنند و از این پس با اندکی شک و تردید به کسانی که از این واژه استفاده می‌کنند بنگرند؟ به نظر من بسیار منطقی و قابل پیش‌بینی است که تکرار چنین روندی آن‌چنان مفهوم واژه‌ی مذکور

تمام کنش‌های اجتماعی در جهان ما فرآورده‌ی گفته‌ها و شنیده‌های یکدیگر است. وقتی به کسی که با شور فراوان شعار آزادی می‌دهد رای می‌دهیم، به خاطر قد و قامت رعنایش یا چیره‌دستی‌اش در بدون تپق سخن راندن نیست بلکه به خاطر **درک مشترکی** است که همه‌ی ما از واژه‌ی آزادی داریم. حال تکلیف چیست اگر کاشف به عمل بیاید که برداشت او از واژه‌ی آزادی به‌کلی متفاوت بوده‌است؟ آشکار است که کسی نمی‌تواند او



(معادل صحبت کردن در گونه ما) با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، پس چرا اکنون گوشت گاوها در انبار سوپرمارکت‌های ما انبار شده است و نه بالعکس؟ چرا ما می‌توانیم سوار فیل‌ها شویم و با تجارت عاج آن‌ها مال‌اندوزی کنیم در حالی که فیل‌ها می‌توانند

در لحظه موجودی در حد و اندازه‌ی ما را له کنند؟ پاسخ دادن به چنین پرسش‌هایی و محققان و دانشمندان را بر آن داشت که تفاوت میان گونه‌ی ما و بقیه‌ی جانداران را نه در ابزارها و شیوه‌های ارتباطی و نه در بستری‌های و آن جست‌وجو کنند. در یک جامعه‌ی انسانی بدوی با تعداد

مشخصی از اعضا، لازمه‌ی انجام کار گروهی، تشخیص تک‌تک اعضا از یکدیگر بود. با به‌عاریه گرفتن چند روش محاسباتی از علوم‌ی مانند آمار و ترکیبیات به‌سادگی می‌توان دریافت که برای همکاری یک گروه چندده‌نفره از اعضای یک گونه تک‌تک اعضا ملزم به حفظ کردن چه مقدار سرسام‌آوری از داده‌ها و به‌خاطر سپردن چه تعداد بی‌شماری از روابط بودند.

اکثراً برخاسته از هیجانات موضعی و از روی ناآگاهی هستند، با همه‌گیر شدن می‌توانند آسیب شدیدی به معنای واژگانی مورد استفاده‌شان وارد کنند و چه‌بسا که ابزار انجام کارهای مفید مطابق با مفهوم اصلی آن واژگان را نیز از دیگران دریغ کنند.



برگردان نوشته: این یک پیپ نیست.

❗ خیانت نگارها (تصاویر)

رنه ماگريت

مفاهیم در هیئت واژگان؛ افیون گونه‌ی ما

علاوه بر گونه‌ی ما، یعنی انسان خردمند، بسیاری از گونه‌های دیگر مانند شامپانزه‌ها، مورچه‌ها و وال‌ها نیز شیوه‌های خاص خود را برای برقراری ارتباط با هم‌نوعانشان دارند. حال سؤال بسیار مهمی پیش می‌آید: اگر اکثر جانوران می‌توانند به روشی منحصربه‌فرد خودشان

در هر زمان و هر مکانی معیارهای زیبایی متفاوت بوده‌اند اما هیچ‌گاه و طبق هیچ‌کدام از آن معیارها همه زیبا نبوده‌اند. اصلاً اگر بنا باشد که هر انسان به‌صرف وجود زیبا باشد، دیگر لزوم وجود چنین واژه‌ای چیست؟ حال آن‌که همه در

بر خورداری از آن برابرنند. راستی، حالا باید چه کسی را به عنوان دختر شایسته‌ی سال بعد معرفی کنیم؟! تناقض‌های مشابهی در دو شعار دیگر نیز به چشم می‌خورند: اگر باید به همه‌ی عقاید احترام گذاشت، آن‌گاه تکلیف عقاید پیروان ابوبکر ال‌بغدادی

که خون شما را حلال می‌دانند چیست؟ در مورد برابری هم شاید بتوان بعضی از افراد را در بعضی زمینه‌ها و طبق بعضی معیارها برابر دانست اما آیا یک نقاش می‌تواند با استناد به این شعار رد شدن درخواستش برای جراحی یک بیمار اورژانسی را نابرابری قلمداد کند؟ گزاره‌هایی مانند این‌ها، هرچند که

❶ دیوارنگاره درباره «زندگی جورج واشنگتن»

ویکتور آرنائوتوف



می‌یابد.

کارکردهای اجتماعی؛ سرچشمه‌ی اعتبار واژگان

در جامعه‌شناسی نوین، ساختارهای اجتماعی را متأثر از مکانیسم‌هایی در نظر می‌گیرند که به واسطه‌ی کنش تولید و بازتولید می‌شوند. به تعبیری دیگر، ساختارها در عین اینکه کنش‌ها را مهار و جهت‌دهی می‌کنند خودشان نیز متأثر از الگوهای رفتاری کنشگران هستند.^۳ در ادبیات معیار سرمایه تنها مفهومی اقتصادی است اما در اواسط قرن بیستم پیر بوردیو، جامعه‌شناس پساساختارگرای فرانسوی، واژه‌ی «سرمایه» را برای استفاده در جامعه‌شناسی بازتعریف

همان ساختارهای اجتماعی جامعه‌ی ما هستند می‌توان مشخص کرد. در مقام تفهیم، با اندکی جرح و تعدیل، می‌توان آن را توانایی درک مفاهیم انتزاعی و تفکر درباره‌ی پدیده‌هایی تعریف کرد که وجود خارجی و وجه ملموس ندارند. ما توانستیم موجودیت‌های نمادین بیافرینیم و به‌جای مشروط بودن همکاری و اعتمادمان به شناخت یک‌به‌یک از یکدیگر، باور مشترکمان به یک اسطوره‌ی نمادین را شرط لازم و کافی برای همکاری قلمداد کنیم. به یاری همین توانایی ذهنی‌مان در تصور پدیده‌هایی که وجود فیزیکی ندارند بود که لشکر چند ده هزار نفری مسلمانانی که از جای‌جای خاور میانه گرد هم آمده بودند توانستند شانه‌به‌شانه‌ی هم بجنگند و از کشمیر و قندهار تا پرتغال و اسپانیا را فتح کنند. طبق چنین برداشتی از تمدن، واقعیات جهان اجتماعی بر افراد و گروه‌ها استوار نیست بلکه بر ارتباط بین آن‌ها استوار است. این ارتباطات در گونه‌ی ما در قالب ذهنیات مشترک میان‌فردی تجلی

پژوهش‌های زیست‌شناختی بر روی مغز ما نشان می‌دهد که حداکثر تعداد اعضای یک گروه متشکل از انسان‌های خردمند که بتوانند همکاری مفید داشته باشند و در گیرودار تحصیل اهداف دچار فروپاشی نشوند، با اندکی مسامحه، ۱۵۰ نفر است؛ مقداری کمابیش یکسان با بقیه‌ی گونه‌های جانوری!^۲ بسیار واضح است که گروهی ۱۵۰ نفری هیچ‌گاه توانایی چیره شدن بر جهان را نخواهد داشت اما انقلاب شناختی برگ برنده‌ی گونه ما بود. اصطلاح **انقلاب شناختی** (Cognitive Revolution) به جهش اجتماعی‌ای اطلاق می‌شود که مسیر گونه‌ی ما را از اعقاب و اسلافمان جدا کرد و ما را به فاتحان بی‌چون و چرای کره‌ی خاکی تبدیل کرد. چگونگی رخداد انقلاب شناختی و علت وقوع آن در گونه‌ی ما هنوز به‌طور قطع مشخص نشده است اما ماهیت آن را با توجه به ثمراتش که

(۲) جمال محمدی و حمیدرضا جلایی‌پور، نظریه‌های متاخر جامعه‌شناسی (نشر نی،

(۳) Dunbar, Grooming, Gossip, and the Evolution of Language Leslie C. Aiello and R. I. M. Dunbar, «Neocortex Size, Group Size, and the Evolution of Language», Current Anthropology ۱۸۹ (۱۹۹۳), ۳۴: ۲

که در پی استعمال آن‌ها در ذهن عموم متبادر می‌شود. بنا بر این گزاره، در موشکافی حیات اجتماعی، پرداخت به ساختارگرایی تکاملی به وجود آمده از **انباشت فرهنگی** و معانی میان‌ذهنی اجتناب‌ناپذیر است، چراکه شناخت بستر اجتماعی کنش‌های فردی از مهم‌ترین بایسته‌های جامعه‌شناسی است.

به هیچ روی در پی بازآموزی دروس مدرسه نیستیم اما برای راستی‌آزمایی این سخن می‌توان واژه‌ی «تماشا» را گواه گرفت: تماشا واژه‌ای است عربی و از ریشه‌ی «م ش ی» که به معنای راه رفتن و گشت و گذار است.^۷ حال تصور کنید که سحرگاهی دل‌انگیز از خواب برخاسته‌اید و به‌منظور نرمش صبح‌گاهی و یا هواخوری در آن هوای گرگ و میش چند دقیقه را صرف قدم زدن در محله کرده‌اید و پس از بازگشت به خانه روی کاناپه لم داده و خیره به صفحه‌ی تلویزیون پیگیر اخبار صبح‌گاهی شده‌اید؛ اگر در همین هنگام همسر یا مادرتان از خواب بیدار شود و متعجب از سحرخیزی شما جویای احوال و افعالتان شود و پرسد از زمانی که بیدار شده‌اید تاکنون چه‌ها کرده‌اید و مشغول چه کاری بوده‌اید، پاسخ شما چیست؟ بدیهی است که اگر بگویید: «هیچ، فقط مشغول تماشا بودم» به هیچ روی دروغ نگفته‌اید اما قطع به یقین درک مخاطبتان از سخن شما این خواهد بود که شما کل این مدت را مشغول نگاه کردن به تلویزیون بوده‌اید.

برای در بر گرفتن مفاهیم و معانی و تبدیل شدن به نمادی برای آن‌ها هستند و با وام گرفتن اعتبارشان از اشکال فرهنگی و اجتماعی سرمایه می‌توانند مشکل فوق‌یعنی دشواری بازتعریف هرباره‌ی مفاهیم گسترده را مرتفع کنند. اما با توجه به ماهیت رابطه‌ی دوسویه کنش و ساختار، تمام اشکال سرمایه‌ای که به دست کنش‌گران تولید می‌شوند می‌توانند انباشته شوند، مورد مبادله قرار گیرند و حتی به ارث برسند (که این مورد، انباشت فرهنگی نیز نامیده می‌شود).^۶ این ویژگی‌ها به پیروی از یک اصل جهان‌شمول در ازای تمام فرصت‌هایی که در اختیار ما قرار می‌دهد، تهدیدهایی را نیز متوجه ما می‌کند؛ اگر داد و ستد سرمایه تسهیل شود، دزدیدن آن هم آسان‌تر می‌شود! مگر نه؟

پاشنه‌ی آشیل تمدن!

گذشته از مفاهیم بنیادی مانند دین و میهن که در قالب واژگان بیان می‌شوند و امکان وحدت انسان‌های بسیاری را تحت لوای خود فراهم می‌آورند، نمی‌توان از نقش سایر عناصر زبان چشم‌پوشی کرد. واژگان و دستور زبان به‌مثابه ملاط برای جامعه انسانی هستند و وجود و استمرار آرایه‌های ادبی و معانی اولیه و ثانویه برای واژگانی واحد مدرکی مستدل بر تاثیر ژرف زبان بر کنش‌های اجتماعی انسانی است. اعتبار واژه‌ها برخاسته از قدمت تاریخی آن‌هاست و شاخصه‌ی آن‌ها مفهوم واحدی است

کرد. از دیدگاه او هرگونه دارایی که دیگران آن را درک کنند، به رسمیت بشناسند و برای آن ارزش قائل شوند سرمایه به حساب می‌آید؛ بنابراین در علوم اجتماعی واژه‌ی سرمایه علاوه بر تعبیر اقتصادی می‌تواند شامل معانی اجتماعی، فرهنگی و نمادین نیز باشد.^۵ او با بسط مفهوم سرمایه حوزه‌های کارکرد این واژه را نیز گسترش داد و زمینه را برای تولید محصولات نمادین به‌مثابه سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی آماده کرد. ما برای تسهیل دادوستدهای اقتصادی از اسکناس‌های کاغذی به‌نماینده‌ی از سرمایه‌های مادی، یعنی طلا و نقره محفوظ در صندوق‌های عریض و طویل بانک‌ها، استفاده می‌کنیم اما می‌دانیم که اعتبار آن کاغذها تنها نماینده‌ی اعتبار سرمایه‌ی مادی پشتیبان آن‌هاست. به کمک مدل نظری بوردیو، اکنون می‌توانیم توضیح ساده‌تری برای علت اهمیت واژگان و اعتبار آن‌ها ارائه کنیم: درست مانند سرمایه‌های مادی که استفاده‌ی مستقیم از خود آن‌ها در معاملات روزمره دست و پاگیر و علناً ناممکن است، اشکال اجتماعی و فرهنگی سرمایه نیز با مشکلی کمابیش مشابه دست به‌گریبانند. بخش بزرگی از ارتباطات درون جامعه به درک مفاهیم انتزاعی و گسترده‌ای وابسته است که بیان مکرر و بازگویی هرباره‌ی آن‌ها از عهده‌ی ما خارج است. واژگان مستعدترین بستر

(۵) رابرت پاتنام / او دیگران / به‌کوشش کیان تاج‌بخش و ترجمه‌ی افشین خاکباز و حسن پویان، سرمایه‌ی اجتماعی: اعتماد، دموکراسی و توسعه (نشر پژوهش شیراز، ۱۳۸۴)

Richard Jenkins, Cindy Jenkins, «Pierre Bourdieu», Psychology Press, ۱۹۹۲

(۷) فرهنگ فارسی عمید، ویرایش ۱۳۸۹

چگونه به واژگان خیانت می‌شود؟

هر انسانی در فضایی چشم به جهان می‌گشاید که در مرکز سلسله مراتبی از جوامع با ابعاد مختلف قرار دارد که به شکل لایه‌ای در پس لایه‌ای دیگر او را احاطه کرده‌اند. مفاهیم زیرساختی جوامع و نشانه‌های قراردادی ارتباطات درون‌فرهنگی از هزاران سال پیش به وجود آمده‌اند و در گذر قرون متمدنی و به واسطه‌ی انباشت فرهنگی در قالب بازتابی از یک مفهوم مشترک در اذهان عمومی جای گرفته‌اند. به دیگر سخن، مفهوم واژگان حاصل تطابقشان با اقتضای فرهنگ پرتلاطم جوامع و نماینده قراردادهای نانوشته میان اعضای جامعه است؛ یعنی در واقع ما تنها به این دلیل می‌توانیم ساختارهای اجتماعی را درک کنیم که با استفاده از تجربه‌ی کنش‌های نسل‌های پیشین می‌دانیم که چگونه ضمن توجه به الزامات عینی موجود کارهایمان را انجام دهیم. انسان خردمند در تمام عمر محکوم به ارتباط با هم‌نوعان است و این مهم میسر نشود مگر با به‌وام گرفتن واژگان از فرهنگ لغات موجود. احتمالاً این خطابه را بارها در خلال مباحثات مختلف شنیده‌ایم و شاید هم آن را خطاب به دیگری به کار برده‌باشیم که «موضعتان را مشخص کنید.» هر کس، یا دست کم کسی که وارد بحثی اجتماعی می‌شود، قرار است که دارای موضعی باشد، وگرنه اساساً جدلی در نمی‌گیرد! در حین تعامل، اشخاص را تنها می‌توان از برجسب‌های پرنگشان شناخت نه فلسفه‌ی پرپیچ‌وخم و استدلال‌ها و مثال‌های قابل تعبیر و تفسیرشان.

با این شرایط، افراد و گروه‌هایی که توانایی بهتری در تبدیل اشکال فرهنگی سرمایه به حالت نمادین و بهره‌گیری از واژه‌ها به شکل معناها و نمادها را دارند، به موقعیت بهتر و بالاتری در جامعه دست می‌یابند.^۱ اما چه می‌شود اگر فرد یا افرادی با استفاده از واژگانی خاص از آن‌ها برای پیش‌برد موقعیت خود بهره ببرند و یا عزم تحصیل اهدافی نامتناسب با مفهوم رایج ابزارهای زبانی مستعمل را داشته‌باشند؟ در ایران سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم، چه بسیار اشخاص نوع‌دوستی که به مرام ناسیونال - سوسیالیسم اعتقاد پیدا کردند اما بعدها با شکست فاشیسم و افشای فجایع نازیسم، در کمال شرمندگی دریافتند که ظاهراً برداشت فاشیست‌ها از «میهن‌پرستی» و «جامعه‌گرایی» فرسنگ‌ها دورتر از تصور آن‌ها و برداشت غالب از این واژگان بوده است. این رویه همانی است که من آن را «**خیانت به واژه‌ها**» می‌نامم. یکی از مهم‌ترین دلایلی که اهمیت تدقیق معنای واژگان در ادبیات سیاسی را به همه ثابت کرد شرایط بدیع کابوسی بود که اروپای شرقی را فراگرفته بود. تفاوت‌های عمیق سیاست‌های بلوک شرق به لحاظ ماهیت قدرت با انواع رایج نظام‌های سیاسی وقت و ناتوانی در شناخت و توصیف اوضاع سیاسی و اجتماعی آن منطقه با ابزارهای زبانی و قواعد جامعه‌شناسی موجود تحلیل‌گران را واداشت تا به دنبال اصطلاحات مناسب‌تری برای توصیف اشکال متفاوت مفاهیم انتزاعی بگردند. آن‌ها دریافتند که گستره‌ی واژگان

ادبیات مرسوم ممکن است برای سر درآوردن از ماهیت عملی یک سازوکار مناسب نباشد و توضیحات توصیفی هم غالباً به استحاله‌ی بنیادی و قلب ماهیت منتهی شوند. گذشته از آن، تشخیص صلاحیت افراد برای تفسیر و تحلیل یک واژه که مفهوماً مسبوق به عدم نباشد امری جنجال‌برانگیز و احتمالاً ناممکن است. از این رو، بر آن شدند که اساس نیاز به واژگان برای تشریح وضعیت را مورد سوال قرار دهند، با این استدلال که دنیای امروز و شرایط جدید بشر به مراتب پیچیده‌تر از آن است که در قالب عبارات و واژگانی با معنای ثابت بتوان آن‌ها را توضیح داد، چه برسد به اینکه بتوان در پی تغییر آن برآمد. اما اگر به دنبال وقت‌گذرانی فلسفی و بازی با کلمات نباشیم و به معنای عام و کاربرد واژگان توجه کنیم، هر روندی که برای تشریح مناسبات اجتماعی و سیاسی در پیش گرفته شود، چه واقعاً مؤثر باشد و چه در مقام نظر محدود بماند، ایدئولوژیک است و مشتمل بر ایدئولوژی. در هر حال، هر ایدئولوژی‌ای نه منظومه‌ای سروده‌ی یک شاعر خوش‌ذوق، بلکه دایره‌المعارفی است که حاصل اندیشه‌ورزی جمعی و مستمر و دربرگیرنده‌ی ماهیت واقعیت‌های موجود و راهکارهای برون‌رفت از معضلات آن است. ادبیات مرسوم که محصول تفسیر ساختار جوامع از واقعیت است همیشه در نهایت تحت‌الشعاع منافع ساختار قرار می‌گیرد؛ بنابراین در دل واژه‌ها گرایش طبیعی برای جدا کردن خودشان از واقعیات و خلق جهانی از ظواهر و تبدیل شدن به یک آیین

۱) ناصر فکوهی، تاریخ نظریه‌های انسان‌شناسی (نشر نی، ۱۳۸۴)



وجود دارد.^۹ به‌طور خلاصه، به واژگان خیانت می‌شود تنها چون مستعد مورد خیانت واقع شدن هستند! سخنان ما کمتر و کمتر واقعیت‌هایی مهم و بیشتر و بیشتر ملغمه‌ای‌ست درهم‌تنیده از واژگانی در خدمت اثبات یک استدلال نظری! آیا اخیراً متوجه وفور ایدئولوژی شده‌اید؟ علتش این است: ایدئولوژی پاسخی است جامع و کوتاه به پرسش‌هایی عمیق و اساسی، پرسش‌هایی مفهومی که محکوم‌اند به ماندن در قلمرو مفهوم و انتزاع! واژگان اساس تمدن هستند اما نه وقتی

که بر روی عمل‌گرایی سایه افکنند. هدف ابزارهای زبانی توجیه بایدها و نبایدهای مفاهیم نظری به‌مثابه راهی برای ایجاد معنی برای زندگی و استحکام بخشیدن به قراردادهای اجتماعی پیچیده‌ای است که مبنای چنین کارکردهای جمعی‌ای را تشکیل می‌دهند.

در اکتبر ۱۹۱۷، بلشویک‌ها به رهبری ولادیمیر لنین^{۱۰} توانستند اکثریت مردم را با شعارهایی مانند **برابری همگانی، رفاه طبقه کارگر، اتحاد پرولتاریا، مرگ بر جنگ و طبقه‌زدایی از جامعه گرد هم آورند** و با اعتصابات گسترده و درگیری‌های داخلی

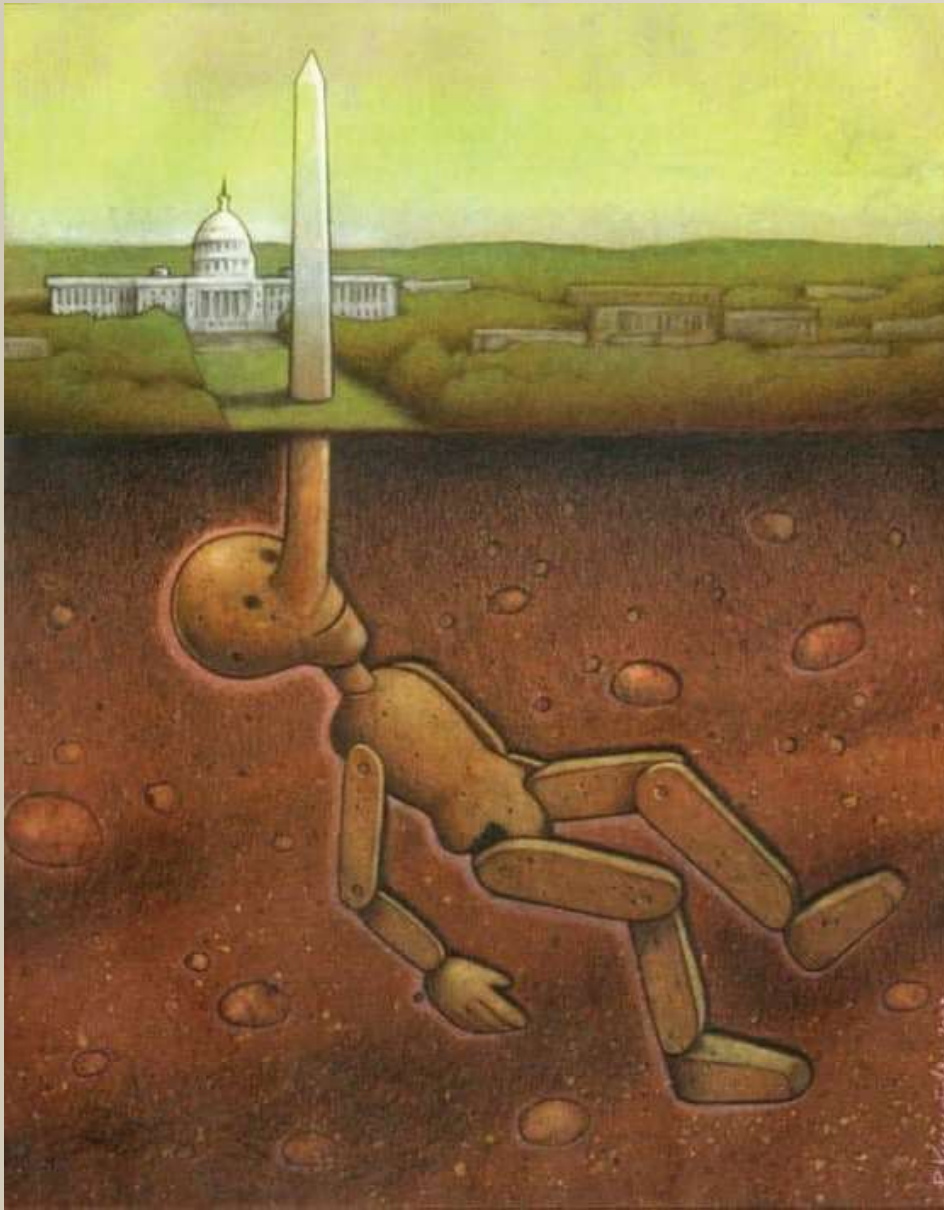
۹) The Power of the Powerless, Vaclav Havel, Vintage Books, New York, ۱۹۹۲

۱۱) Service, Robert (۱۹۹۸). A history of twentieth-century Russia. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press

۱۰) Vladimir Ilyich Lenin

i بی نام

پاویل کجنسکی



گشتن به دنبال صندلی چوبی پدربزرگشان بوده‌اند! هاول یکی از نخستین اندیشمندانی بود که اهمیت کاربرد ادبیات متناسب با اوضاع زمان و مکان در توصیف وقایع و رویدادها را عنوان کرد. او در آثارش به شکل وسواس‌گونه‌ای در استفاده از واژگان دقت به خرج می‌داد، چراکه باور داشت ادبیات سیاسی غرب که شکل مترقی‌تر نظام‌های کلاسیک و پارلمانی سابقاً حاضر در همان مناطق است به هیچ روی توانایی توصیف و

می‌توانند پرواز کنند؟» البته که می‌توانیم به این سوال‌ها پاسخ بدهیم اما پاسخشان هیچ کمکی به توصیف رخدادها نخواهد کرد! اندکی پس از تلاش بی‌ثمر آن‌ها اما تحلیل دقیق ارائه شده توسط اندیشمندانی مانند واتسلاف هاول^{۱۳} باعث شد تا غربی‌ها متوجه شوند تلاششان از منظر بیهودگی مانند این بود که گویی با دستگاه فلزیاب مشغول

۱۳) Václav Havel

اجتناب از آن بودند، بلکه معنای واژه‌ی جنگ **مصادره به مطلوب شد** و هر صدای معترض در هر گستره‌ای **توطئه‌ی امپریالیسم** نام گرفت و به نام جلوگیری از جنگ در نطفه خفه شد. شعار اتحاد پرولتاریا نیز در نهایت در هیئت «عصر وحشت» و سیاست سرکوب «مشت آهنین» تجلی یافت؛ به هر حال، یکی از ویژگی‌های جامعه‌ی متحد فقدان وجود هر شکلی از دگراندیشی است. برای دمیدن تصنعی روح برابری و محبت در جامعه، پیرو یک قانون نانوشته، همه یکدیگر را با پیشوند «رفیق»^{۱۲} صدا می‌کردند. مردم در هنگام صحبت کردن از عبارت «رفیق استالین» برای اشاره به کسی که در ذهن خود او را با نام «استالین مخوف» می‌شناختند استفاده می‌کردند. سردمداران حزب کمونیست از اعتبار این واژگان برای ایجاد وحدت بین خود و توده‌ی مردم و تهییج آن‌ها استفاده کردند و با غلم کردن این واژگان با عنوان دلیل اتحاد، مردم را شوراندند و قدرت را در دست گرفتند اما در مسند قدرت همان واژگان را بازتعریف کرده و با مصادره به مطلوب کردن مفهومشان از همان واژه‌ها در جایگاه ابزاری برای اعمال زور استفاده کردند.

پس از فروپاشی بلوک شرق، روزنامه‌نگاران و محققین علوم سیاسی غربی سعی کردند تا از ابزار زبان سیاسی رایج وقت، یعنی ادبیات لیبرال دموکراسی، برای توصیف رخدادهای مربوطه استفاده کنند. اما به نظر من چنین کاری مثل این است که بپرسید: «آیا سنگ خوردنی است؟» یا «آیا پلنگ‌ها

۱۲) Comrade

اثر چنین رویدادهایی ست که زبان میزبان آن قدر از اعتبار ساقط می‌شود که حتی دیگر نمی‌تواند حامل مفهومی خاص باشد، چه برسد به این که تاییدی بر قراردادی مشترک در جامعه باشد. سیاست‌مداری مانند ترامپ، از هر کلمه‌ای معنای متضادش را منظور می‌کند. این پدیده به قدری توتالیتریستی است که برای بسیاری یادآور سه شعار دیستوپای به تصویر کشیده شده در رمان ۱۹۸۴ بود! ترامپ مفهوم واژه‌ای مانند «اخبار جعلی»^{۱۸} را مصادره به مطلوب می‌کند و از آن علیه اخبار واقعی استفاده می‌کند. گاهی نیز واژگان را به کار می‌گیرد اما مطلقاً هیچ مفهومی را در قالب آن‌ها منتقل نمی‌کند. وقتی که رییس جمهور ایالات متحده برای مقابله با ویروس کرونا، نوشیدن و تزریق مواد ضد عفونی کننده را پیشنهاد می‌کند^{۱۹} حرف او شنیده خواهد شد و تاثیرهای منفی بسیاری بر جای خواهد گذاشت اما فردا می‌تواند بگوید: «شوخی کردم. منظوری نداشتیم» چنین کاری حمله‌ای وحشتناک به واقعیت مشترک میان اعضای جامعه است چون ما را در برزخی گرفتار می‌کند که «هیچ» می‌تواند «هر معنایی» داشته باشد. اگر هیچ هر معنایی داشته باشد، دیگر اساساً نمی‌توانیم حتی با یکدیگر حرف بزنیم و وحدت اجتماعی مان را حفظ کنیم چه برسد به اینکه سیاست‌ورزی کنیم!

آن‌ها نمی‌توانند از ترامپ ترامپ گفتن و انتشار تصویر وی دست بردارند حال آن که در بیشتر موارد تصویرش هیچ ربطی به محتوای خبر ندارد و به راحتی می‌شود از واژه‌ی کاخ سفید یا قوه‌ی مجریه استفاده کرد. این رسانه‌ها بازیچه‌ی نمایش خیمه‌شب‌بازی شده‌اند که خودشان طراح صحنه‌اش بودند و در دور تسلسل بیهوده‌ای گرفتار شده‌اند که در آن صدای بی‌زاری خودشان و مخاطبان‌شان از ترامپ به چنان بلندی گوش‌خراشی رسید که او تصمیم گرفت بختش را برای ریاست جمهوری امتحان کند!^{۱۶} مشکل بعدی این بود که حتی نمی‌شد وقایع مرتبط با او را به شکل ساده پوشش داد، چون مشروعیتی پیش از حد به دروغ‌هایش می‌داد. مثلاً در اوج بحران همه‌گیری ویروس کرونا، وقتی نیویورک تایمز تیتیری درشت با عنوان «ترامپ می‌گوید دیگر مشکلی برای آزمایش دادن نداریم؛ فرماندار مخالف است»^{۱۷} کاربری در تویتر نیویورک تایمز را به چالش کشید و گفت: خب لابد بعد هم می‌خواهند بنویسند: «ترامپ می‌گوید زمین تخت است؛ دانشمندان مخالف‌اند!»

بدون زبان نمی‌توانیم سیاست‌ورزی کنیم. اگر نتوانیم با هم‌دیگر حرف بزنیم، اگر نتوانیم چیزی بگوییم که دقیق یا اساسی منظورمان را برساند، آن‌گاه نمی‌توانیم به توافق برسیم که چگونه کنار هم زندگی کنیم. در

تحلیل ماهیت قدرت و ساختارهای سیاسی نظام پساتوتالیتر حاکم بر بلوک شرق را ندارد. او توضیح می‌داد که علت اصلی ناکامی گسترده در نقد و بررسی شرایط آن روزهای بلوک شرق سردرگمی حاصل از مفاهیمی بود که بدون بومی‌سازی از شرایطی کاملاً متفاوت به فضای فکری جامعه‌ی آن‌ها وارد شده بود.^{۱۴} مشکلی مشابه همین اواخر گریبان ایالات متحده را گرفته بود و آن ناکارآمدی سبک کلاسیک خبرنگاری در آمریکا و نحوه‌ی پوشش وقایع در برابر شخصی مانند ترامپ بود! رسانه‌های جریان اصلی^{۱۵}، علیرغم دشمنی آشکارشان با ترامپ، نمی‌توانستند اصول تبلیغاتی در بازار آزاد را نادیده بگیرند.

به هر حال رسانه‌ها قبل از هر چیزی یک صنعت هستند و هدف نهایی‌شان مانند تمام دیگر صنایع سوددهی مالی‌ست. برای هر ناشری، دیجیتالی یا کاغذی، مهمترین هدف تعداد بازدید است و بقیه اهداف جانبی بوده و ذیل هدف اصلی یعنی سوددهی تعریف می‌شوند. صاحبان صنایع رسانه‌ای، این پیامبران کیش سرمایه‌داری، نمی‌توانند خودشان را به گزارشی واقع‌گرایانه در مورد اقدامات صریح کاخ سفید محدود کنند، چراکه در آئین کاپیتالیسم این عین الحاد و ارتداد است. آن‌ها مجبورند بی‌وقفه هر اظهار نظر گذرای را بزرگ کنند و از هر رویداد ساده و بی‌اهمیتی به وسیله‌ی تیتروهای قرمز و برجسته یک محصول جذاب بیافرینند.

۱۶) «Vicious Cycles, Theses on a philosophy of news», Greg Jackson, harpers (January ۲۰۲۰)
۱۷) <https://www.nytimes.com/۲۰۲۰/۰۳/۲۰/us/politics/trump-governors-coronavirus-testing.html>

۱۴) The Power of the Powerless, Vaclav Havel, Vintage Books, New York, ۱۹۹۲

۱۵) Mainstream media

۱۸) Fake news

۱۹) Coronavirus: Trump's disinfectant and sunlight claims fact-checked, By Reality Check team, BBC News (April ۲۰۲۰)